

تصمیم گرفت انتخابات شهرداری‌ها را تا پایان محاصرهٔ پاریس به عقب بیاندازد و هرگونه شرکت در تظاهرات را برای گارد ملی ممنوع سازد.

کم‌کم نهادهای مردمی به قدرتی تبدیل می‌شدند و این برای حکومت قابل تحمل نبود. از ماه اکتبر حکومت سعی کرد دست به سرکوب بزند. در دهم اکتبر پاشگاه بانئ نیول مورد حمله قرار گرفت و ویلنو (Villeneuve) مسئول آن که پلانکیست بود، توقیف شد. در همین تاریخ دستور بازداشت آگوست پلانکی (۱۸۸۱-۱۸۰۵) و فلوران (۱۸۷۱-۱۸۳۸)، پلانکیست معروف که از سوی اهالی مناطق کارگری حمایت می‌شد، صادر شد.



لوئیس آگوست پلانکی

بر اثر رشد مبارزات، روز ۳۱ اکتبر تظاهرات گسترده‌ای با شعار 'زنده باد کمون' به پا شد. جمعیت‌های کارگری به شهرداری حمله بردند، آن را اشغال کردند و عده‌ای از اعضای حکومت را بازداشت نمودند. پلانکی و یارانش کوشیدند حکومت را ساقط و قدرت را به دست بگیرند ولی موفق نشدند. با این حال یک موافقت‌نامه در سه ماده به شرح زیر با حکومت امضاء شد:

۱- انتخابات کمون در اول نوامبر انجام خواهد شد؛ ۲- انتخابات اعضای حکومت در روز دوم نوامبر صورت خواهد گرفت؛ ۳- هر دو حکومت مستقر در تالار شهرداری (یعنی حکومت ۴ سپتامبر و حکومت دیگری که توسط شورش ۳۱ اکتبر با شرکت بلائکی ایجاد شده بود) به طریق مسالمت‌آمیز منحل خواهند شد و برای اعمال انجام شده در روز سی و یکم اکتبر هیچ‌گونه توبیخ و تعقیبی نسبت به هیچ‌کس به عمل نخواهد آمد.

علیرغم این توافق حکومت به قول خود وفا نکرد. باز هم انتخابات کمون را به عقب انداخت و تصمیم گرفت کسانی را که در ماجرای ۳۱ اکتبر شرکت داشتند، دستگیر کند.

در این جا مناسب است به موضع حوزه‌های پاریس انترناسیونال نیز اشاره‌ای داشته باشیم؛ موضع دو تشکل شورای فدرال حوزه‌های پاریس بین‌الملل و اتاق فدرال جمعیت‌های کارگری در باره مسائل مهم آن مقطع در خطابه‌ای که در تاریخ ۲۷ نوامبر منتشر شد، روشن شده است. این خطابه از سوی جریان اول توسط لئو فرانکل، هامه، مائز، تولن و چند نفر دیگر، و از طرف جریان دوم به وسیله آ. لهوی، زی. ل. پندی، آ. تسز و چند عضو دیگر، امضاء شده بود. در آن درخواست شده بود که از انعقاد معاهده صلح تنگ‌آور خودداری کنند، جنگ را با شور و حرارت ادامه دهند، انتخابات مجلس ملی را به بعد از جنگ موکول نمایند، بنیان حکومت جمهوری را استحکام بخشند، کالاهای مورد نیاز اولیه مردم را از طریق مصادره آن‌ها تأمین کنند، جیره‌ای برای هر فرد تضمین نمایند و پرداخت اجاره‌خانه‌ها را به بعد از جنگ موکول کنند. هم‌چنین خطابه اشاره به چندین خواسته مربوط به دوران بعد از جنگ داشت و حتی را که مردم پاریس برای انتخاب شهرداری خود داشتند تأیید می‌کرد. در بخشی از سند مورد نظر گفته شده بود: «ما می‌خواهیم زمین به دهقان و اگذار شود که آن را می‌کارد، معادن به معدن‌چیان که در آن کار می‌کنند و کارخانه‌ها به کارگران که گرداننده آنند واگذار گردد.»

### III - تسلیم فرانسه

سرانجام در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ قرارداد ترک مخاصمه میان ژول فاوور و بیسمارک (۱۸۹۸-۱۸۱۵) پس از ۵ روز مذاکره به امضاء رسید و پاریس رسماً تسلیم شد. بیسمارک در آغاز مذاکره روی خلع سلاح افراد گارد ملی اصرار می‌ورزید؛ ولی فاوور به او فهماند که اجرای چنین کاری از ید قدرت حکومت فرانسه خارج است و نمی‌شود آن را در قرارداد گنجانند.

بدین ترتیب برخلاف میل دو حکومت فرانسه و آلمان، گارد ملی اسلحه و توپ‌های خود را حفظ کرد.

این قرارداد برای مدت سه هفته منعقد شده بود. مجلس ملی که انتخاب نمایندگان آن به روز ۸ فوریه موکول شده بود، می‌بایست پس از تشکیل بلافاصله در این باره تصمیم نهایی را بگیرد. مجلس ملی در روز ۱۲ فوریه در "بردو" گنایش یافت و روز ۱۷ فوریه "نی-یر" (۱۸۷۷-۱۷۹۷) جلاد معروف کمون پاریس را به عنوان رئیس قوه مجریه برگزید. مقدمات پیمان صلح در ۲۶ فوریه ۱۸۷۱ در ورسای به امضاء رسید. این مقدمات متضمن الحاق قسمت عمده‌ای از ایالت لرن با دژهای متز ویتون ویل و نیز تمامی ایالت آلتزاس به استثنای شهر و دژ بلنهور به آلمان بود. فرانسه یک غرامت ۵ میلیارد فرانکی نیز باید می‌پرداخت که یک میلیارد آن طی سال ۱۸۷۱ و بقیه در سه سال متوالی بعد از آن تسویه می‌شد. علاوه بر این، حق اشغال نظامی محله سانژلیزه پاریس در اول مارس برای حکومت آلمان به امضاء رسید.

#### IV - تشکیل کمیته مرکزی گارد ملی و انقلاب ۱۸ مارس

در دوران محاصره بود که تلاش‌هایی به منظور تأسیس سازمانی به نام فدراسیون گارد ملی صورت گرفت. لیکن این تلاش‌ها با مخالفت و مقاومت شدید مقامات حکومتی مواجه گردید و در آغاز پیشرفتی نداشت. در اوایل ماه فوریه ۱۸۷۱ شور و شتابی به این اقدامات داده شد. در روز ۶ فوریه عده زیادی از افراد گارد ملی مجمع عمومی برپا کردند تا درباره نامزدهای انتخاباتی مجلس ملی شور کنند. همین مجمع از میان خود جمعی برگزید که می‌توان هسته کمیته مرکزی گارد ملی را در آن مشاهده کرد.

بر اساس تصمیمات نشست قبلی، مجمع عمومی دیگری در پانزدهم فوریه در تیوولی - وکسال برگزار شد و بیش از ۳۰۰۰ تن از افراد گارد ملی را به خود جلب کرد. مجمع از نمایندگان منتخب پاریس در مجلس ملی خواست با تمام وسایل ممکن در حفظ جمهوری بکوشند، کاری کنند که همه اعضای حکومت تروشو - فاوور و کلیه عناصر سرشناس آن به پای میز محاکمه کشیده شوند، موجدیاتی فراهم آورند که یک کمیته نجات ملی به وجود بیاید، تظاهرات مسلحانه بر ضد ورود مقرر ارتش پروس به داخل پاریس برپا کنند، و علیه تلاش‌های معمول برای خلع سلاح گارد ملی که تنها نیروی مسلح در داخل کشور و تنها وسیله دفاع از خاک فرانسه است، اعتراض کنند.

مجمع کمیسیونی مرکب از نمایندگان گردان‌های گارد ملی برای برقراری نظم در انتخابات کمیته مرکزی و تنظیم اساسنامه فدراسیون گارد ملی تعیین کرد. کمیسیون چند روز بعد طرحی برای اساسنامه فدراسیون تهیه نمود که در جلسه مجمع عمومی ۲۴ فوریه گارد ملی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. مجمع مقرر داشت که اساسنامه با تیراز بالا چاپ و در پاریس توزیع شود تا همهٔ گروهان‌ها از مفاد آن مطلع شوند و در بارهٔ آن بحث و تعمق کنند.

مجمع عمومی ۲۴ فوریه تبدیل به کمیته مرکزی موقت<sup>۱۱</sup> شد و از همهٔ گاردهای ملی دعوت کرد تا فوراً یا اسلحه به محل‌های معمول تجمع خود بروند و سپس برای مقابله با اشغال‌گران آماده شوند. مجمع چندین تصمیم مهم نیز اتخاذ کرد: گارد ملی بر ضد هرگونه تلاشی به منظور خلع سلاح خود اعتراض خواهد کرد و اعلام می‌کند که در صورت لزوم در برابر چنین عملی مقاومت مسلحانه خواهد نمود. گارد ملی رؤسای به جز آن‌ها که خود برای خود تعیین می‌کند به رسمیت نخواهد شناخت.<sup>۱۲</sup>

در پایان جلسه، کمیته به زندان باستی رفت تا نسبت به جان‌باخته‌گان انقلابات ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ فرانسه ادای احترام کند.

در روز ۲۴ فوریه ۱۸۷۱، به افتخار سالگرد انقلاب فوریه ۱۸۴۸، تظاهرات عظیمی در اطراف ستون زوئیه برگزار شد. در تظاهرات، گردان‌های گارد ملی با پرچم افراشته و نواختن موزیک نظامی شرکت داشتند. روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ فوریه تظاهرات ادامه یافت و وسعت کم‌ظفری گرفت. از صبح روز ۲۷ فوریه، در تمام شهر پاریس انبارهای اسلحه و مهمات توسط مردم تصرف شد. به این ترتیب مدت‌ها پیش از انقلاب ۱۸ مارس، گارد ملی به‌عنوان قدرتی در کنار حکومت وجود داشت.

[۱] - از بین ۳۱ عضو کمیته مرکزی ۸ نفرشان بعدها عضو کمون شدند؛ بدین شرح: آرفولد برژه، ویارا، وارلن، دوران، اوستین، پندی و فورنونه. ۴ نفرشان نیز عضو انترناسیونال اول بودند: آلاوان، دوران، وارلن و پندی.

[۲] - در جلسه‌ای اوزن وارلن پیشنهاد کرد که دوباره همهٔ مسئولین گارد ملی را که قبلاً به دستور فرماندهی عالی برکنار شده بودند، به همان مقام برگزینند. بر اثر این انتخابات عدهٔ زیادی از سوسیالیست‌ها، از جمله خرد وارلن، ژاکلار، فلوران و اود به سمت مسئولین گارد ملی انتخاب شدند. در ۱۰ مارس پندی کارگر به سمت ریاست مجمع عمومی بعدی انتخاب گردید.

## ۷ - انقلاب ۱۸ مارس

حکومت تی‌یر از همان آغاز کوشید گارد ملی را از سر خود وا کند. یکی از نخستین اقدامات آشکار مجلس ملی و حکومت تی‌یر علیه گارد ملی لغو پرداخت مواجب به افراد آن بود. با توجه به این که اکثر افراد گارد ملی از کارگران و بیکاران تشکیل می‌شدند، این اقدام ضربهٔ سختی بر آن‌ها بود. زیرا مواجب گارد ملی اغلب اوقات در زمان جنگ و محاصره تنها مسر درآمد هزاران کارگر بود. در کنار این اقدام آشکار، حکومت تی‌یر در حال تهیه نمودن طرحی بود که به «عملیات تپیهی» معروف است.



مبارزه سنگر به سنگر کموناردها در اواخر ماه مه با نیروهای حکومت تی‌یر

قرار بود سه لشکر پیاده، یک لشکر سواره و ۹ آتشبار توپخانه جنبش پاریس را مهار و سرکوب کنند و قدرت حکومت را تثبیت نمایند. وارد کردن چنین عده کثیری سرباز به پاریس، البته بدون همکاری سرفرماندهی کل ارتش آلمان شدنی نبود. در ۴ مارس یک پیمان نظامی

راجع به تخلیه دژهای ساحل چپ سن در ورسای منعقد گردید. در ماده ۹ این بیمان پیش‌بینی شده بود که حکومت فرانسه می‌تواند بر تعداد نفرات پادگان پاریس تا ۴۰۰۰۰ نفر بیفزاید و لذا واحدهای جدیدی وارد پایتخت کند. حکم سر فرمان‌دهی ارتش آلمان مورخ ۱۲ مارس، یعنی ۴ روز پیش از انقلاب پاریس، به نحو روشنی همکاری و وحدت طبقات حاکم فرانسه و آلمان در سرکوب نمودن گارد ملی را نشان می‌دهد. در فرمان فوق تصریح شده بود: «پیش‌بینی می‌شود که در آینده‌ای نزدیک عملیات نظامی واحدهای فرانسوی بر ضد گاردهای ملی شورشی پاریس آغاز یابد. لذا باید با درخواست ژنرال وینوا - مبنی بر صدور اجازه عبور دادن واحدهای نظامی از ورای منطقه بی طرف - موافقت کرد.»

تی بر به منظور تکمیل طرح خود، از مجلس ملی خواست مقرر حکومت را به ورسای منتقل کند. هدف او این بود که در صورت شکست ارتش از گارد ملی، بتواند آن را بازسازی کند. حکومت در عین حال به آزادی مطبوعات یورش برد. ۱۰ مارس به حکم ژنرال وینوا ۶ روزنامه پاریس به اسامی لوواتزور، لومودورد، لوکری دو بویل، بوش دو فر، پردوشن و کاریکاتور توقیف شدند. در ۹ مارس، دادگاه نظامی بلانکی و فلوران را غیباً به اعدام محکوم کرد. چندی بعد ژنرال وینوا در پایتخت حکومت نظامی اعلام کرد. سرانجام در جلسه هیئت وزیران در ۱۷ مارس که در آن ژنرال‌ها نیز شرکت داشتند، حکومت تصمیم به یورش گرفت. ژنرال وینوا مأمور رهبری عملیات نظامی در ۱۸ مارس شد. پیش از طلوع آفتاب در ۱۸ مارس حکومت حمله را آغاز کرد. اما پاریس قهرمان برای دفاع چون تپه واحد به با خاست و طرح‌های حکومت را نقش بر آب ساخت. بدین‌گونه، انقلاب ۱۸ مارس به وقوع پیوست. این انقلاب پاسخی بود که مردم مسلح پاریس به ابتکار خود به لشکرکشی حکومت تی بر دادند. کمون خود به خود به وجود آمد. بدین معنا که هیچ جریانی آن را با تمهید قبلی و از روی طرحی از پیش آماده شده، تدارک ندیده بود.

## ۷۱ - در پاره اعضای کارگر کمیته مرکزی و انتخابات کمون

انقلاب ۱۸ مارس با شمار کمون به پیروزی رسید و کمیته مرکزی گارد ملی با اعلام این که انجام انتخابات کمون اساس کار اوست، و با تأکید بر این نکته که به محض پدیداری کمون زمام اداره امور را به آن خواهد سپرد، موقتاً قدرت را به دست گرفت. این مطلب در اسناد و مدارکی که به تاریخ ۱۹ مارس به امضای کمیته مرکزی رسیده، از قبیل اعلامیه خطاب به

ملت، بیانیه خطاب به شهروندان پاریس و فرمان مربوط به تعیین تاریخ انتخابات کمون در ۲۲ مارس، تصریح شده است.

بسیاری از اعضای کمیته مرکزی گارد ملی کارگر بودند. این کارگران اسلحه به دست در رأس جنبش فرار گرفتند و با افتخار از عهده انجام وظایف سنگین خود برآمدند. آرتور آرنو ادیب و سوسیالیست که به نظرات پرودون گرایش داشت، بعدها در خاطرات خود چنین نوشت: «آنجا، در تالار شهرداری، دولتی بی‌نام و نشان وجود داشت که تقریباً و منحصرأز کارگران ساده یا از کارمندان جزئی تشکیل شده بود که شاید اسامی سه‌چهارم دیتان از دایره‌ای به شمع کوچکشان یا کارگاهشان فراتر نرفته بود.»

ازجمله کارگران عضو کمیته مرکزی می‌توان از افراد ذیل نام برد:

امیل ویکتور دووال کارگر ریخته‌گر و پیرو عقاید بلانکی؛ وی ابتدا مسئولیت منشی و سپس ریاست انجمن ریخته‌گران را به عهده داشت. دووال عضو شورای فدرال پاریس بین‌الملل بود. وی در سوم آوریل در سازماندهی افراد گارد ملی به منظور مقابله با حکومت ورسای شرکت داشت. در چهارم آوریل به اسارت ورسائیان درآمد و درجا تیرباران شد.

شارل آمورو کارگر کلاهدوز و پیرو عقاید بلانکی، مؤسس سندیکای کارگران کلاهدوز و عضو مجمع بین‌الملل.

آسی کارگر مکانیک؛ وی در سازمان‌دهی اعتصابات کارگری فعال بود و در اعتصاب معروف کارخانه‌های «کروزو» نقش داشت.

لویی اوزن وارن صحاف؛ وی یکی از اداره‌کنندگان اصلی شورای فدرال حوزه‌های پاریس بین‌الملل به‌شمار می‌رفت و در بسیاری از کنگره‌های آن شرکت داشت.

هیپولیت آدولف کلمانس صحاف، عضو مجمع بین‌الملل و پیرو عقاید پرودون؛ او بعداً به عضویت کمون انتخاب شد.

رانویه کارگر تزیینات (دکوراتور).

آندینو کارگر خیاط، عضو مجمع بین‌الملل و مسئول حوزه محلی پرلاشز.

آوان کارگر قالب‌گیر.

مائورتال کارگر صحاف.

هانری زوزت مرتیه شاگرد معمار، بلانکیست؛ او بعداً از بخش یازدهم به عضویت کمون انتخاب گردید.

آلفرد بیلپوره نقاش و عضو مجمع بین الملل کارگران، ژان باتیست ژرم نجار: به نئوزاکوبین‌ها گرایش داشت. او بعداً عضو کمون شد. کلوویس دوین کارگر غله‌پاک‌کن (بوجاری) بود. آنتوان آرنو عضو راه آهن و آندره برژره کارگر چاپخانه، کارمند جزء و بیرو عقاید بلانکی.



روز ۲۶ مارس انتخابات کمون برگزار شد. دو روز بعد اجتماعی یا شرکت گردان‌های گارد ملی و جمع کثیری از مردم در تالار شهرداری پاریس تشکیل شد. در این اجتماع رانویه (یکی از اعضای کمیته مرکزی) به پشت میز خطابه‌ای که با پارچه سرخ و گل آرایش یافته بود رفت. نام نمایندگان منتخب کمون را خواند و سپس گفت: «به نام نامی ملت تشکیل کمون را اعلام می‌کنم!» بدین ترتیب روز ۲۸ فوریه کمون مستقر شد و کمیته مرکزی بی‌درنگ اختیارات را به کمون سپرد.

می‌توان منتخبین کمون را به دو گروه بزرگ تقسیم کرد: گروهی که نظر به تحولات اجتماعی داشت یا سوسیالیست بود؛ و دسته دوم که صرفاً خواهان جمهوری بود و به اصلاحات عمیق اجتماعی عقیده نداشت. گروه اول تقریباً از سه جناح (نئوزاکوبین‌ها، بلانکیست‌ها و پرودونیست‌ها) تشکیل می‌شد. بنا به آمارهای که در کتاب مورد مطالعه ما داده شده است، از ۸۶ نماینده منتخب کمون ۲۰ تن از نئوزاکوبین‌ها بودند. دلسکلوز یکی از بر سابقه‌ترین انقلابیون فرانسه، به این دسته تعلق داشت. او در انقلاب ۱۸۳۰ شرکت کرده، در ۱۸۴۸ کمیسر جمهوری بود و پس از شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸، او را غیباً محاکمه و محکوم کردند. پس از دست‌گیری سال‌ها زندانی کشید و محکوم به اعمال شاقه شد. در ۲۶ مارس دلسکلوز از دو بخش پاریس به نمایندگی کمون انتخاب شد. او به عنوان نماینده مجلس ملی نیز انتخاب شده بود و پس از انتخابات کمون استعفای خود را از نمایندگی آن مجلس در ۲۹ مارس اعلام کرد.

بلانکیست‌ها ۱۳ نماینده در کمون داشتند. خود بلانکی در دو بخش پاریس اکثریت آراء را به دست آورد، ولی چند روز پیش از انقلاب ۱۸ مارس توسط حکومت نی‌پر دستگیر شده بود. در مرتبه بعد بیروان پرودون قرار داشتند. از اعضای مهم آن می‌توان از شارل یله (۱۸۷۸-۱۷۹۵)، که نخستین جلسه کمون در عصر روز ۲۸ مارس به ریاست او برگزار شد؛ آلبر تسز، کارگر گراور و کلیشه‌ساز و یکی از بنیان‌گذاران اتاق فدرال جمعیت‌های کارگری



بود؛ مالن، اوژن وارلن، شارل لونگه و غیره نام برد.

در دسته دوم شخصیت‌ها و افراد منفرد جای داشتند. شهرداران قدیمی و معاونان بخش‌های پاریس که جمعاً پانزده نفری بودند و یا جمهوری‌خواهان جزو این دسته‌اند. از میان ایشان در همان جلسه اول تیرار شهردار بخش دوم که به نمایندگی کمون انتخاب شده بود، استعفا داد. به عقیده او مسائل مورد بحث در جلسه از صلاحیت مجمعی که خود را شهرداری می‌دانست خارج بود. بعداً تقریباً همه شهرداران و معاونان ایشان از کمون کناره‌گیری کردند. به‌نحوی که در ماه آوریل تعداد اعضای کمون به ۶۴ نفر تنزل کرد. در مقابل، کمون انتخابات مجددی بر پا کرد و ۱۷ عضو جدید برگزید که عده دیگری از اعضای مجمع بین‌المللی مانند سرایه، شارل لانگه، اوژن بوتیه، ژوهانار و ژالک دوران جزو آن‌ها بودند.

## جنگ داخلی در فرانسه

### کارل مارکس

صبح ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس با صدای رعدآسای "زنده باد کمون" از خواب بیدار شد. کمون، این هیولایی که فهم و شعور بورژوازی را تحت چنین آزمایش سختی قرار داده چیست؟

کمیته مرکزی در بیانیه ۱۸ مارس خود می‌گوید:

"برولترهای پاریس در حین و بین شکست‌ها و خیانت طبقات حاکم دریافته‌اند که وقت آن فرارسیده است تا پا به دست گرفتن اداره امور دولتی وضع را از وخامت نجات دهند ... آنان دریافته‌اند که عالی‌ترین وظیفه و مسلم‌ترین حق‌شان است که خود را آقای سرنوشت خویش گردانند و قدرت دولتی را به دست بگیرند."<sup>(۱)</sup>

اما این‌که طبقه کارگر به سادگی ماشین دولتی ساخته و پرداخته شده را به تملک خود

۱- ژورنال رسمی جمهوری فرانسه، منتشره در پاریس در تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۷۱.

درآورد و آن را برای اهداف خویش به کار گیرد، امکان‌پذیر نیست.<sup>(۱)</sup> قدرت دولتی متمرکز یا ارگان‌های در همه جا حاضرش - ارتش دائمی، پلیس، بوروکراسی، روحانیت و دادگستری - ارگان‌هایی که بر حسب طرح تقسیم کار سیستماتیک و سلسله‌مراتبی از دوران سلطنت مطلقه نشأت گرفته است. در آن دوران قدرت دولتی متمرکز به جامعه بورژوازی نوبا به عنوان اسلحه‌ای قدرتمند در مبارزاتش علیه فئودالیسم خدمت می‌نمود. با این همه انواع زیاده‌های قرون وسطایی، حقوق اربابی و اشرافی، امتیازات محلی، انحصارات شهری و صنفی و قوانین ولایتی مانع رشد آن می‌شدند. جاریوی عظیم انقلاب فرانسه قرن ۱۸ همه این جزئیات را در دوران گذشته را به دور ریخت. و به طور همزمان سطح جامعه را از آخرین موانعی که در راه ساخت روبنای ساختمان دولتی مدرن قرار داشت، پاک کرد. این ساختمان دولتی مدرن در امپراطوری اول، که خود آن محصول جنگ‌های ائتلافی اروپای نیمه‌فئودال علیه فرانسه مدرن بود، بنا گردید. در اشکال حکومتی بعدی، دولت تحت کنترل پارلمان، یعنی زیر کنترل مستقیم طبقات مملک قرار گرفت. از یک طرف محلی برای به‌بار آوردن فرض‌های سرسام‌آور دولتی و برقراری مالیات‌های خردکننده شد، و به دلیل جذابیت قدرت اداری، درآمدها و شغل‌سازی‌هایش که در مقابل آن‌ها هر مقاومتی ناممکن می‌گردد، به موضوعی مورد مشاجره میان جناح‌های رفیب و ماجراجویی‌های طبقات حاکم تبدیل گردید، از طرف دیگر خصلت سیاسی آن همزمان با تغییرات اقتصادی جامعه تغییر کرد. به همان اندازه‌ای که پیرفت صنعت مدرن تضاد طبقاتی میان سرمایه و کار را رشد می‌داد، گسترش و عمق می‌بخشید، به همان اندازه هم قدرت دولتی بیشتر و بیشتر خصوصیت قهر دولتی جهت سرکوب طبقه کارگر<sup>۲</sup>، خصلت ماشین سلطه طبقاتی را کسب می‌کرد. پس از هر انقلاب که شاخص مبارزه طبقاتی می‌باشد، خصیصه سرکوب‌گر قدرت دولتی آشکارتر و آشکارتر

۱- در ۱۲ آوریل مارکس به کوگلمان نوشت: «اگر تو فصل آخر «مقدم برودر» مرا دوباره بخوانی، خواهی دید که من تلاش بعدی انقلاب فرانسه را در این می‌بینم که دیگر برخلاف عملکرد تاکنونی‌اش ماشین بوروکراتیک-نظامی را از یک دست به دست دیگر انتقال ندهد، بلکه آن را درهم بشکند. و این پیش‌شرط هر انقلاب خلقی واقعی در این قاره می‌باشد. این تلاش رفقای حزبی فهومان ما در پاریس هم هست.»

۲- در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای «سرکوب طبقه کارگر» عبارت «سرکوب کار» آمده است.

می‌گشت. انقلاب ۱۸۴۰ حکومت را از زمینداران به سرمایه‌داران، از دشمن دورتر به دشمن مستقیم کارگران انتقال داد. جمهوری خواهان بورژوا که به نام انقلاب فوریه [۱۸۴۸] قدرت دولتی را به دست گرفتند، آن را در قتل عام ژوئن به کار بستند، تا به طبقه کارگر اثبات کنند که جمهوری "اجتماعی" هیچ معنای دیگری به جز سرکوب اجتماعی آنان از طرف جمهوری ندارد؛ و تا به توده بورژواها و زمینداران سلطنت طلب اثبات کنند که آنان با خیال راحت می‌توانند نگرانی‌ها و مزایای پولی حکومتی را به جمهوری خواهان بورژوا بسپارند. علیرغم این، جمهوری خواهان بورژوا پس از عمل منحصر به فرد قهرمانانه‌شان در ژوئن ناچار شدند از صف مقدم حزب نظم به رده آخر آن عقب‌نشینند. حزب نظم ائتلافی از همه فراقسیون‌های رقیب و جناح‌های طبقات تصاحب‌کننده در تضادشان با طبقات تولیدکننده بود. تضادی که اکنون دیگر به صراحت اعلام شده بود. شکل مناسب حکومت جمعی آنان، جمهوری پارلمانی با لونی بناپارت به عنوان رئیس‌جمهور، حکومت تروریسم آشکار طبقاتی و نوهین عمومی به توده پست بود. اگر جمهوری پارلمانی، به قول آقای تی‌یر فرم حکومتی‌ای بود که بین جناح‌های حاکم کمترین تفرقه را می‌انداخت، در عوض بین این طبقه و همهٔ بیکره‌های اجتماعی که خارج از صفوف قلیل آنان قرار داشتند، شکاف ایجاد می‌کرد. دیوارهایی که تحت حکومت‌های پیشین، صفوف درونی طبقه حاکم را از هم جدا می‌نمودند، اکنون با اتحاد آنان فرو ریخته بودند. با توجه به خطر قیام پرولتاریا اکنون طبقه متحد متملکان بدون ملاحظه و با وفاحت از قدرت دولتی به عنوان ابزار جنگ ملی سرمایه علیه کار استفاده می‌کرد. اما لشکرکشی بی‌وقفه ایشان علیه توده‌های تولیدکننده، آنان را مجبور نمود که نه تنها قوه مجریه را بیشتر و بیشتر به قدرت سرکوبگر تبدیل کنند، بلکه به تدریج دژ پارلمانی خود - مجلس ملی - را هم در برابر قوه مجریه، از همه وسایل دفاعی اش محروم نمایند. قوه مجریه در قامت لونی بناپارت، آنان را بیرون کرد. فرزند تنی جمهوری "حزب نظم" امپراطوری دوم بود.

امپراطوری با کودتا به عنوان سند تولدش، با حق رأی عمومی به عنوان گواهی و با شمشیر به عنوان عصای سلطنتی‌اش وانمود می‌کرد که بر دهقانان متکی می‌باشد؛ دهقانان، آن توده تولیدکننده‌ای که به طور مستقیم در جنگ میان سرمایه و کار درگیر نبودند. امپراطوری وانمود می‌کرد که طبقه کارگر را با از هم باستاندن پارلمان و بدین وسیله با رفع چاکسری آشکار حکومت از طبقات متملک، نجات می‌دهد. امپراطوری وانمود می‌کرد که طبقات متملک را بدین وسیله نجات می‌دهد که تفوق اقتصادی آنان بر طبقه کارگر را قوام می‌بخشد و بالاخره

وانمود می‌کرد که همه طبقات را با احیای تصویر فریبندهٔ افتخار ملی متحد می‌نماید. در واقعیت امر امپراطوری تنها شکل حکومتی ممکن در آن زمانی بود که بورژوازی توانایی حکومت نمودن بر ملت را دیگر از دست داده و طبقهٔ کارگر این توانایی را هنوز کسب نکرده بود. همه دنیا برای امپراطوری به عنوان ناجی اجتماع هورا کشید. جامعهٔ بورژوازی تحت سلطهٔ آن، فارغ از تمام نگرانی‌های سیاسی، به چنان درجه‌ای از رشد رسید که خود هیچگاه تصورش را نمی‌کرد. صنعت و تجارت آن به نحو بی‌اندازه‌ای گسترش یافتند؛ شاید آن سالی جشن‌های عظیم و گسترده‌ای گرفتند؛ فلاکت توده‌ها در مقابل این شکوه و جلال گستاخانه و تجمل آراسته و زرق و برق دار ردیلاته کاملاً توی چشم می‌زد. قدرت دولتی به ظاهر بر فراز جامعه قرار داشت، ولیکن خود بدنام‌ترین رسوایی این جامعه و در عین حال کانون همه گنبدگی‌های آن بود. سرنیزه‌های پروس که در آتش طمع انتقال مرکز نقل این رژیم به برلین می‌سوخت، گنبدگی این قدرت دولتی و جامعه‌ای را که نجات داده بود نمایان می‌ساخت. امپریالیسم خودفروش‌ترین و در عین حال شکل غایی آن قدرت دولتی‌ای می‌باشد که جامعه بورژوازی نوبیا به عنوان ابزار رهایی خود از فئودالیسم خلق کرده بود، شکلی که جامعه سرمایه‌داری کاملاً رشد یافته آن را به ابزاری برای اسارت کار توسط سرمایه مبدل نموده بود. کمون کاملاً نقطه مقابل امپراطوری بود. بانگ "جمهوری اجتماعی" که پرولتاریای فرانسه با آن انقلاب فوریه را پیش برد، صرفاً بیانگر مطالبهٔ مبهم جمهوری‌ای بود که وظیفه‌اش نه تنها نابودی شکل سلطنتی سلطهٔ طبقات، بلکه نابودی خود سلطهٔ طبقات بود. کمون شکل مشخص این جمهوری بود.

پاریس، مرکز و مقر قدرت حکومتی سابق و در عین حال مرکز نقل اجتماعی طبقهٔ کارگر فرانسه، علیه کوشش تی‌یر و ملاکان بی‌عار (Krautjunker) در بازگردانی و ابدی ساختن قدرت حکومتی سابق که میراث امپراطوری بود، به پا خاست. پاریس تنها به این دلیل توانست مقاومت کند که در نتیجهٔ محاصره از شر ارتش خلاص شده بود، و به جای آن گارد ملی را که عمده‌تأ از کارگران تشکیل می‌شد، نشانده بود. حال این امر مسلم باید به یک نهاد دائمی تبدیل می‌گردید. از این رو اولین بخشنامهٔ کمون انحلال ارتش موجود و جایگزینی آن با مردم مسلح بود.

کمون از شوراهای شهری تشکیل می‌شد که از طریق حق رأی عمومی در نواحی مختلف پاریس انتخاب شده بودند. آن‌ها مسئول و در هر زمان قابل عزل بودند. اکثریت اعضای آن‌ها

را آشکارا کارگران و یا نمایندگان به رسمیت شناخته شده طبقه کارگر، تشکیل می دادند. کمون ماهیتاً نهاد پارلمانی نبود بلکه نهادی کاری، مجری و در عین حال قانونگذار بود. از پلیس که تاکنون ابزار حکومت دولتی بود، فوراً همه جنبه های سیاسی اش سلب شد و به ابزار مسئول و در هر زمان قابل عزل کمون، مبدل گشت. در مورد کارمندان همه بخش های اداری دیگر نیز همین گونه عمل شد. مقرر گردید که به اعضای کمون از بالا تا پایین، بابت انجام خدمات شهری، دستمزدی مساوی با کارگران پرداخت گردد. امتیازات معمول و مقرری های نمایندگی مقامات عالی رتبه دولتی، همراه با خود این مقامات حذف گردیدند. ادارات عمومی دیگر ملک مطلق عاملین حکومت مرکزی نبودند. نه تنها اداره امور شهری، بلکه از آن زمان به بعد تمام ابتکار عمل های دولتی به کمون واگذار شدند.

کمون بلافاصله پس از حذف به یکباره ارتش و پلیس که ابزار قدرت مادی حکومت قدیم بودند، به درهم شکستن ابزار سرکوب معنوی، [یعنی] قدرت کشیش ها پرداخت. وی بخشنامه ای جهت انحلال و سلب مالکیت از همه کلیساهایی را صادر کرد که دارای مالکیت بودند. کشیش ها به آرامش زندگی خصوصی بازگردانده شدند تا در آن جا، مانند پیشبان خود - حواریون - از صدقه مؤمنان روزی خود را بگذرانند. همه مؤسسات آموزشی برای مردم مجانی و در عین حال از همه دخالت های دولت و کلیسا میرا گردیدند. با این ترتیب نه تنها تحصیل در مدارس برای همگان ميسر شد. بلکه همچنین خود علم نیز از زنجیرهای بیش دآوری های طبقاتی و قهر حکومتی رهایی یافت.

کارمندان قضایی استقلال کاذب خود را از دست دادند. استقلال کاذبی که فقط به درد پوشاندن اطاعت شان از همه حکومت های متوالی که یکی پس از دیگری به آنها سوگند وفاداری یاد می کردند و بعد هم این سوگند را می شکستند، می خورد. مقرر شد که کارمندان قضایی نیز مانند سایر خادمین دولتی انتخابی، مسئول و قابل عزل باشند.

کمون پاریس مستماً الگویی برای همه مراکز بزرگ صنعتی فرانسه به دست می داد. به محض برقرار شدن به یکباره نظم کمونی امور در پاریس و در نقاط مرکزی درجه دوم، قرار بود که حکومت های مرکزی قدیمی در ولایات نیز جای خود را به خودحکومتی تولیدکنندگان بدهند. در طرح مختصر سازمان کشوری که کمون فرصت کامل کردن آن را نیافت، تأکید شده است که کمون بایستی فرم سیاسی حتی کوچک ترین روستاها گردد و ملیتیبای مردمی یا مدت خدمت بسیار کوتاه جایگزین ارتش دائمی در مناطق روستایی

شود. جماعت روستایی هر منطقه امور خود را از طریق تشکیل مجمعی از نمایندگان در شهر مرکزی این منطقه اداره می‌کرد. این مجامع منطقه‌ای به‌نوبه خود نمایندگانی به شورای ملی نمایندگان در پاریس می‌فرستادند. نمایندگان هر لحظه قابل عزل و به ضوابطی که انتخاب‌کنندگان‌شان برای آن‌ها تعیین می‌کردند، مقید بودند. کارکردهای انگشت‌شمار ولی مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می‌ماند، نمی‌بایست آن‌طور که عمداً تحریف می‌شود، حذف گردند، بلکه به کارگزاران مسئول کمون، واگذار می‌شد؛ وحدت ملی شکسته نمی‌شد، بلکه برعکس با قانون اساسی کمونی برقرار می‌گردید؛ وحدت ملی از راه خرد کردن آن قدرت دولتی‌ای مقدر می‌گردید که ادعا داشت بیکر مجسم این وحدت می‌باشد و در عین حال می‌خواست مستقل از ملت و بر آن تفوق داشته باشد. در حالی که خود دیگر صرفاً غده انگلی‌ای بر پیکر ملت بیش نبود. در حین این که ارگان‌های محض سرکوب حکومت قدیم حذف می‌گردید، قرار بود کارکردهای صحیح آن قوه قهریه‌ای را که دعوی تفوق بر جامعه داشت، از آن جدا گردد و به خدمتگزاران مسئول این جامعه واگذار شود. به جای آن که هر سه یا شش سال یک بار تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقه حاکم مردم را در پارلمان نمایندگی و لگدمال نماید، قرار بود اهالی متشکل در کمون‌ها با استفاده از حق رأی همگانی از همان حقوقی برخوردار گردند که هر کارفرمایی در مورد انتخاب کارگران، نگهبانان و حسابداران شرکت خود داراست. و این امر به اندازه کافی شناخته شده است که جماعات معمولاً به همان خوبی افراد، برای کارهای واقعی فرد مناسبی را پیدا می‌کنند. و اگر آن‌ها یک بار اشتباه کنند، خیلی زود پی می‌برند که چگونه باید آن را جبران نمایند. وانگهی هیچ چیز با روح کمون بیگانه‌تر از این نبود که انتصابات منطبق با سلسله‌مراتب جایگزین حق انتخاب همگانی گردد.

معمولاً سرنوشت خلاقیت‌های جدید تاریخی چنین است که به غلط به‌عنوان زائده اشکال قدیمی و رو به زوال محسوب گردند، که تا حدودی به آن‌ها شباهت دارند. به همین ترتیب نیز کمون نوین که قدرت دولتی مدرن را در هم شکست، به‌سان احیای کمون‌های قرون وسطایی انگاشته شد، کمون‌هایی که در آغاز قبل از [شکل‌گیری] قدرت دولتی وجود داشتند و بعداً مبنای آن را ساختند. قانون اساسی کمونی به غلط به کوششی تعبیر شد که قصد داشت منطبق با رویای مونتسکیو و زیروندن‌ها اتحادی از دولت‌های کوچک را به جای اتحاد خلق‌های بزرگ بنشانند. اتحادهایی که اگر چه بدو به گونه‌ای قهرآمیز به وجود آمده بودند،

ولیکن اکنون به مؤلفه‌ای قدرتمند از تولید اجتماعی مبدل گشته‌اند. تضاد کمون با قدرت دولتی به غلط شکل افراطی مبارزه قدیمی علیه تمرکز بیش از حد انگاشته شد. چه بسا شرایط ویژه تاریخی در سایر کشورها مانع از تکامل کلاسیک شکل حکومتی بورژوازی به صورت فرانسه گردد؛ چه بسا موجب شود ارگان‌های بزرگ مرکزی دولتی، به مانند انگلستان، با مجامع کتپش‌های فاسد، شوراهای شهری سودجو و رؤسای تندخوی نروانخانه‌ها در شهرها و قضات موزون‌نوی دادگاه‌های غیرنظامی در روستاها تکمیل گردد. برعکس، قانون اساسی کمون [در صورتی که اجرا می‌شد] به اجتماع همه آن نیروهایی را باز می‌گرداند که غده انگلی دولت، که از جامعه تغذیه و حرکت آزادانه آن را سلب می‌نماید، به مصرف رسانده بود. کمون تنها با همین یک کار احیای فرانسه را آغاز می‌کرد. طبقه متوسط شهرهای ایالتی، در کمون تلاشی را می‌دید در جهت احیای سلطه‌ای که این طبقه تحت حکومت لوئی فیلیپ بر کشور داشت. سلطه‌ای که در حکومت لوئی بناپارت با ادعای تسلط روستا بر شهر از میان رفته بود. در واقع قانون اساسی کمونی تولیدکنندگان روستایی را تحت هدایت فکری شهرهای مرکزی مناطق قرار می‌داد و کارگران شهری را نمایندگان طبیعی منافع تولیدکنندگان روستایی می‌کرد. نفس موجودیت کمون به شکلی بدیهی به خودحکومتی مطلقه‌ای می‌انجامید. اما قدرت دولتی اکنون وجودش زائد شده بود و خودحکومتی دیگر وزنه‌ای در تقابل با آن نبود. تنها فردی مانند بیسمارک - که اگر دسیسه‌های آهن و خون به او مجال می‌دادند، با علاقه به حرفه سابق خود یعنی کارمندی کلادر داج<sup>(۱)</sup> که کاملاً منطبق با میزان شورش بود، باز می‌گشت - به فکرش می‌افتاد، که به کمون پاریس کنشش به سوی نظم شهری پروسی نسبت دهد. نظم شهری‌ای که خود کارپکاتوری از سازمان قدیم شهری فرانسه در سال ۱۷۹۱ بود. کمون به شعار همه انقلاب‌های بورژوازی یعنی حکومت ارزان با از بین بردن هر دو منبع سنگین ترین مخارج، یعنی ارتش و دیوان‌سالاری، تحقیق بخشید. ماهیت وجودی کمون پیش شرط عدم وجود سلطنت بود؛ سلطنتی که حداقل در اروپا زائده دائمی و پوشش ضروری سلطه طبقاتی می‌باشد. کمون برای جمهوری مبنایی برای نهادهای واقعاً دموکراتیک پدید می‌آورد. اما نه حکومت ارزان و نه جمهوری حقیقی هدف نهایی کمون نبودند؛ هر دو این‌ها به‌طور جنسی و خود به‌خود از آن ناشی شدند.

تعبیرهای متنوعی که از کمون شد و منافع متنوعی که در آن نمود یافتند، ثابت می‌کنند که کمون یک فرم سیاسی بود که از هر لحاظ قابلیت گسترش داشت، در حالی که همه اشکال حکومتی سابق اساساً سرکوبگر بوده‌اند. راز حقیقی کمون در این بود که کمون اساساً حکومت طبقه کارگر، نتیجه مبارزه طبقه تولیدکننده علیه طبقه تصاحب کننده بود. کمون آن شکل سیاسی‌ای بود که بالاخره کشف شده بود و تحت آن رهایی اقتصادی کار می‌توانست تحقق یابد.

بدون این شرط اخیر، قانون اساسی کمونی امری ناممکن و فریبی بیش نبود. حاکمیت سیاسی تولیدکنندگان با وجود بردگی اجتماعی ابدی آنان دوام نمی‌یابد. از این رو کمون می‌بایست به‌عنوان امری در خدمت درهم شکستن پایه اقتصادی‌ای عمل کند، که برپای آن موجودیت طبقات و با آن سلطه طبقاتی رقم خورده‌اند. با رهایی کار هر انسانی کارگر می‌گردد و کار تولیدی خصوصیت طبقاتی خود را از دست می‌دهد.

این واقعیت غریبی است که علیرغم همه حرافی‌ها و ادبیات بی‌حد و حصر ۶۰ سال گذشته درباره رهایی کارگران\*، تا کارگران در جایی امر رهایشان را به دست خود می‌گیرند، فوراً صدای سخن‌سرایی‌های دفاعی حامیان جامعه کثونی، جامعه‌ای که دارای دو قطب سرمایه و بردگی مزدی می‌باشد (مالکان زمین اکنون دیگر فقط شریک ساکت سرمایه‌داران می‌باشند)، بالا می‌رود. انگار که جامعه سرمایه‌داری هنوز در حالت معصومیت دوشیزه‌وار می‌باشد، همه مبانی\*\* آن هنوز تکامل نیافته‌اند، همه خودفریبی‌هایش هنوز بر ملا نگشته‌اند، همه واقعیات خودفروشانه‌اش هنوز عریان نشده‌اند! آنان فریاد می‌زنند که کمون قصد دارد مالکیت، پایه مدنیّت را لغو کند! بله، آقایان، کمون می‌خواست آن مالکیت طبقاتی را لغو نماید که کار (عده زیادی) را به ثروت تعداد قلیلی بدل می‌کند. کمون قصد سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان را داشت؛ می‌خواست مالکیت فردی را به این نحو تحقق بخشد که وسایل تولید، زمین و سرمایه را که امروز به‌طور عمده وسایل بندگی و استثمار کارند، به وسایل محض کار آزاد و اشتراکی بدل نماید. اما این کمونیم است، کمونیم غیرممکن! اکنون،

\*- در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای "رهایی کارگران" عبارت "رهایی کار" آمده است.

\*\* - در چاپ سال‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ به جای "همه مبانی"، "همه تضادهای آن" نوشته شده است.



همان افراد طبقات مسلط که به اندازه کافی شعور دارند که ناممکن بودن تداوم سیستم کنونی را بپذیرند و تعداد آنان نیز زیاد است - حواریون و راج تولید تعاونی شده‌اند. اما اگر تولید تعاونی سدی بوج و هریکارانه باقی نماند، اگر جایگزین سیستم سرمایه‌داری بشود، اگر کلیت تعاونی‌ها تولید ملی را بر حسب یک برنامه مشترک تنظیم نمایند و به این ترتیب آن را خود اداره کنند و به هرج و مرج دائمی و نشنجات موسمی که سرنوشت اجتناب‌ناپذیر تولید سرمایه‌داری هستند، پایان دهند، پس حضرات این به جز کمونیسیم "ممکن" چه چیز دیگری خواهد بود؟

طبقه کارگر از کمون طلب مجزئه نمی‌کرد. طبقه کارگر نباید اتویی‌های بسته و رفته را با تصویب مردم به اجرا درآورد. طبقه کارگر می‌داند که برای این که رهایی خودش و بدین ترتیب شکلی عالی‌تر از زندگی را تحقق بخشد، یعنی آن شکلی که اجتماع کنونی از طریق رشد اقتصادی خود به نحو مقاومت‌ناپذیری به سویش می‌رود، باید از مبارزات طولانی، از یک سری کامل روندهای اجتماعی که انسان‌ها را نیز به مانند شرایط کاملاً تغییر می‌دهد، بگذرد. او به هیچوجه ایده‌آل‌ها را تحقق نمی‌بخشد، او فقط باید آن عناصری از جامعه نوین را رهایی بخشد که در دامن جامعه بورژوازی در حال تلاش، رشد یافته‌اند. طبقه کارگر با آگاهی کامل به رسالت\* تاریخی خود و با اراده قهرمانانه برای عمل منطبق با این رسالت، می‌تواند به این فناخت کند که به فعالی‌های زمخت سادوان مطبوعات و هم‌چنین به جانب‌داری مدرس‌مآبانه تعلیمات بورژوازی خوش‌نیت که احکام جاهلانه و هوی و هوس‌های فرقه‌ای خود را با قطعیت علمی، هم‌چون وحی منزل موعظه می‌کنند، بخندد.

هنگامی که کمون پاریس رهبری انقلاب را به دست خود گرفت، هنگامی که کارگران ساده برای اولین بار جرأت کردند به امتیارات حکومتی "سروان طبیعی" خود، صاحبان مالکیت، دست‌درازی کنند و نعمت شرایط سخت بی‌مانند، کار خود را با فروتنی، با وجدان و به نحو مؤثر در ازای حقوقی به انجام رسانند که بالاترین آن، به قول یک مقام عالی علمی (پروفسور هاکسلی)، به زحمت به یک پنجم حقوق یک منشی شورای مدرسه لندن می‌رسید، در آن هنگام دنیای کهن یا دیدن درفش سرخ، مظهر جمهوری کار که بر فراز شهرداری به اهتزاز در آمده بود، از حشم دچار نشنج شد.

و آری این اولین انقلابی بود که در آن طبقه کارگر آشکارا به عنوان تنها طبقه‌ای که هنوز توانایی ابتکار اجتماعی را دارد، حتی از طرف توده وسیع طبقه متوسط پاریس - دستروشان، پیشه‌وران، تجار و البته به استثنای سرمایه‌داران منمول - به رسمیت شناخته شد. کمون آنان را از طریق رفع خردمندانگی علت دائمی اختلاف میان خود طبقه متوسط، یعنی مشکل طلبکارها و بدهکارها، نجات داد<sup>(۱)</sup>. در سال ۱۸۴۸ همین بخش طبقه متوسط در سرکوب قیام ژوئن کارگران شرکت داشت؛ و بلافاصله بعد از آن خود قربانی طلبکارانش شد<sup>(۲)</sup>. اما این تنها دلیل همبستگی کتونی طبقه متوسط با کارگران نبود. طبقه متوسط احساس می‌کرد که فقط یک انتخاب وجود دارد: کمون یا امپراطوری؛ این که امپراطوری چه نامی داشته باشد علی‌السویه است. اما امپراطوری با غارت اموال عمومی، افزونی کلاهبرداری‌های بزرگ مالی، یاری‌رسانی به شتاب دادن مصنوعی تمرکز سرمایه و از این طریق سلب مالکیت بخش بزرگی از طبقه متوسط، این طبقه را به لحاظ اقتصادی خانه‌خراب کرده بود. امپراطوری طبقه مذکور را به لحاظ سیاسی سرکوب کرده بود. با هرزه‌گی‌های خود آن را به لحاظ اخلاقی خلع سلاح نموده بود، به وئتریسم افراد این طبقه با سپردن تربیت فرزندان آنان به برادران جاهل<sup>(۳)</sup> توهین کرده بود. احساس ملی‌شان به عنوان فرانسوی را با کشاندن شتابزده آنان به جنگ چریح‌دار نموده بود، جنگی که همه ویرانی‌هایی را که بر جای گذاشت، صرفاً به یک

۱- بخشنامه کمون پاریس به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ مقرر کرد که همه طلب‌ها در عرض سه سال به شکل قسطنی و بدون بهره پرداخت گردند. این بخشنامه به ویژه وضعیت بورژوازی کوچک را بهبود بخشید و به نفع وام‌دهندگان، یعنی سرمایه‌داران بزرگ، نبود.

۲- در ۲۲ اوت ۱۸۴۸ مجلس ملی مهم‌ترین نکات قانونی به نام *concordate à l'amiable*، تفاهم دوستانه میان بدهکاران و طلبکاران، را رد نمود. طبق این قانون، آن بدهکارانی مهلت پرداخت وامشان تمدید می‌شد که می‌توانستند ثابت کنند، که گسب و کارشان به دلیل انقلاب را کم مانده و به همین دلیل قادر به پرداخت قرض خود نمی‌باشند. نتیجه عدم تصویب این قانون در مجلس ملی، ورشکستگی نوده‌وار خرده‌بورژوازی پاریس شد؛ نوده‌ای که به خاطر منافع بورژوازی بزرگ قربانی شد.

۳- برادران جاهل (*frères Ignorantins*)، اسم مستعار فرقه مذهبی که ۱۶۸۵ در ژانویه (Feima) به وجود آمده بود و اعضای آن به کودکان فقرا درس می‌دادند؛ در مدارس این فرقه، محصلین اساساً به گونه‌ای مذهبی تربیت می‌شدند و به سایر بخش‌های دانش‌آموزی داده نمی‌شد. مازکس با نازی با این مفاهیم به سطح پائین و خصوصیت مذهبی مدارس ابتدایی در فرانسه بورژوازی اشاره می‌کند.

نحو آن هم با نابودی امپراطور بچران کرد. در واقع پس از مهاجرت بانده گولی های تالی مقام بناپارتیست و سرمایه دار از پاریس، حزب نظم حقیقی طبقه متوسط به عنوان اتحاد جمهوری خواهان<sup>(۱)</sup> به صحنه آمد. زیر پرچم کمون ایستاد و از آن در مقابل مسخ نمودن حقایق توسط تی پر دفاع نمود. زمان نشان خواهد داد که آیا قدرتانی این توده بزرگ طبقه متوسط در آزمایشات سخت کنونی ادامه خواهد یافت یا نه.

کمون، کاملاً حق داشت، هنگامی که به دهقانان ندا داد: پیروزی ما، امید شماست. از همه دروغ هایی که در ورسای باخته و از طرف روزنامه نگارهای منهور اروپا با آب و تاب تکرار می گشت، رباکارانه ترینش آن بود که ملاکان بی عار (Krautjunker) در مجلس ملی را نمایندگان دهقانان فرانسوی قلمداد می کردند. آدم فقط به یاد علاقه دهقانان فرانسوی به کسانی می افند که بعد از ۱۸۱۵ باید به آنها یک میلیارد<sup>(۲)</sup> غرامت می پرداختند. در نظر دهقان فرانسوی، نفس موجودیت یک بانک بزرگ، حمله ای به دستاوردهای او در ۱۷۸۹ می باشد. بورژوازی در سال ۱۸۴۸ به نام انقلاب، به قطعه زمین دهقانان مالیاتی اضافی به اندازه ۴۵ سانتیم بر هر فرانک بسته بود. اکنون بورژوازی جنگ داخلی علیه انقلاب را شعله ور ساخته تا بار اصلی پرداخت غرامت جنگی ۵ میلیاردی به بروس راه دوش دهقانان بیاندازد. در مقابل، کمون بلافاصله در یکی از اولین بیانیه هایش اعلام کرد که برپاکنندگان واقعی جنگ خود نیز مسئول پرداخت هزینه های آن هستند. کمون دهقان را از پرداخت مالیات خونی معاف می نمود، به او حکومتی ارزان می داد و زالیوهای آن یعنی محضردار، وکیل دعاوی، مأموران اجرایی دادگاه ها و سایر خون آشامان قضایی را به کارمندان مزدبگیر کمون که از طرف خود او انتخاب شده و در قبالش مسئول بودند، تبدیل می کرد. کمون دهقان را از

۱- (Alliance républicaine des Départements) "Union républicaine" - سازمان

سیاسی ای که نمایندگان اقشار خرده بورژوا در آن عضویت داشتند. این اعضا متولد استان های مختلف بوده و در پاریس زندگی می کردند. این تشکل از کمون حمایت نمود، به مبارزه با حکومت ورسای و مجلس منی سلطنت طلب فراخوان داد، و از برقراری کمون در همه استانها حمایت نمود.

۲- ۲۷ آوریل ۱۸۴۵ حکومت ارتجاعی گازل دهم قانونی درباره پرداخت غرامت به مهاجران آن زمان برای موالی که در سال های انقلاب فراتسه از آنها مصادره شده بود، صادر نمود. بیشترین بخش این غرامت که بانخ بر یک میلیارد فرانک فراتسه می شد... به جیب رؤسای آریستوکراسی سلطنتی و مالکان بزرگ ارضی رفت.

خودسری‌های نخبه‌انان مراتع، ژاندارم‌ها و کارمندان عالی‌رتبه اداری رهائی می‌بخشید. روشنگری توسط معلم مدرسه را جایگزین تحقیق توسط کشیش محل می‌نمود. دهقان فرانسوی قبل از هر چیز فردی حسابگر است. وی کاملاً عاقلانه می‌دید که درآمد کشیش‌ها به جای آن که از محل مالیات‌ها پرداخت شود، منحصراً به صورت داوطلبانه از طریق جمع‌آوری مؤمنان هر کلیسا تأمین گردد. این‌ها مهم‌ترین اقدامات فوری و نیکی بودند که حاکمیت کمون - و فقط آن - برای دهقانان فرانسوی به ارمغان می‌آورد. از این رو پرداختن بیشتر به مسائل زندگی پیچیده واقعی‌ای که کمون به تنهایی قادر و در عین حال مجبور بود به نفع دهقانان آنان را حل نماید در این‌جا دیگر زائد می‌باشد. این مشکلات عبارتند از: قرض رهنی که مانند بخشی بر روی قطعه زمین دهقان سنگینی می‌کرد، پروتاریای روستایی که هر روز رشد بیشتری می‌کرد و سلب مالکیت دهقان از این قطعه زمین که با سرعت رو به تزایدی با گسترش اقتصاد کشاورزی و رقابت میان سرمایه‌داران کشاورزی به پیش می‌رفت.

دهقان فرانسوی لوئی بناپارت را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کرده بود ولی حزب نظم امپراطوری دوم را ساخت. اما آن‌چه که دهقان فرانسوی واقعاً نیاز داشت، در سال‌های ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ شروع به نشان دادن آن کرد. آن‌هم از این طریق که در همه جا شهردار خود را در مقابل مأموران حکومتی، معلم مدرسه را در مقابل کشیش‌های حکومتی و خودش را در مقابل ژاندارم‌های حکومتی قرار داد. همه قوانین مصوبه حزب نظم در ژانویه و فوریه ۱۸۵۰<sup>(۱)</sup> به اعتراف خودشان قواعدی اجباری علیه دهقانان بودند. دهقان به این دلیل بناپارتنیست بود که انقلاب کبیر با همه فوایدی که برایش داشت، را در ناپلئون تجسم می‌کرد. این توهم تحت دومین امپراطوری به سرعت در حال شکستن بود (و دهقان بنا به طبیعتش با ملاکان دشمن بود)، اکنون فواید گذشته، چگونه می‌توانست در برابر توجه کمون به منافع زنده و نیازهای فوری دهقانان جلوه نماید. واقعاً که وحشت اساسی ملاکین از همین بود. آن‌ها می‌دانستند که

۱- منظور مارکس در این‌جا قوانین زیر می‌باشد: قانونی درباره تقسیم فرانسه به مناطق نظامی، که رسواترین مرتجعین با گسترده‌ترین اختیارات به ریاست آن‌ها منصوب شده بودند؛ قانونی که به رئیس جمهور کشور حق عزل و نصب شهردار را می‌داد؛ قانونی که مدیران مدارس را تحت فرمان استاندان‌داران قرار می‌داد و نیز قانون آموزشی که نفوذ روحانیت بر امر هدایت تعلیم و تربیت را گسترش می‌داد. مارکس در کتاب «مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۵۰» ماهیت این قوانین را برملا می‌کند

اگر کمون آزادانه سه ماه با ولایات در ارتباط باشد، موجب قیام عمومی دهقانان خواهد گردید. شتاب و عسرت زده آنان برای محاصره پلیسی پاریس و جلوگیری از شیوع وبای گاوی به همین دلیل می باشد.

اگر کمون بدین ترتیب نمایندۀ واقعی همه عناصر سالمه جامعه فرانسه و از همین رو حکومت حقیقی ملی بود، در عین حال نیز حکومت کارگری، بینشراول شجاع در مبارزه برای رهایی کار و به معنای کامل کلمه اشرناسیونال بود. کمون جلوی چشمان ارتش پروس که دو ایالت فرانسه را به آلمان الحاق کرد، کارگران همه جهان را به فرانسه ملحق نمود.

امپراطوری دوم مجلس بزم مکاران جهان بود. کلاه برداران همه کشورها با دعوت او برای شرکت در هرزه گی هایش و غارت خلق فرانسه هجوم آورده بودند، حتی در حال حاضر هم دست راستی تی پیر، گانکو (Guesko) ولگرد والاشی<sup>۱۱</sup>، و دست چپش مارکوفسکی، جاسوس روسی می باشد. کمون به همه بیگانگان افتخار جان باختن برای یک امر جاویدان را داد. بورژوازی بین جنگ با خارجی که به دلیل خیانتش در آن شکست خورده بود و جنگ داخلی که به دلیل هندستی توطئه گرانه اش با اشرافالگران بیگانه شعله ور شده بود، فرصت یافت تا وطن پرستی خود را با سازمان دادن شکار آلمانی های مقیم فرانسه توسط پلیس، به اثبات برساند. کمون یک آلمانی را به وزارت کار خود انتخاب نمود<sup>۱۲</sup>. تی پیر، بورژوازی و امپراطوری دوم همواره لهستان را با وعده های همکاری فریب داده بودند، در حالی که در واقعیت آن را به روسیه فروختند و امور کنیف روسیه را به پیش بردند. کمون افتخار فرماندهی پاریس را به فرزندان فهران لهستان<sup>۱۳</sup> سپرد. و برای این که این مرحله تاریخی نوین را، که به نقش رهبری خود در آن واقف بود، بارز و مشخص نماید، سمبول عظیم افتخارات جنگی، ستون وندوم<sup>۱۴</sup> را جلوی چشمان پروسی های پیروز و ارتش بناپارتی به سرگردگی

۱ - Wolachei - عهدای در مشرب رومانی

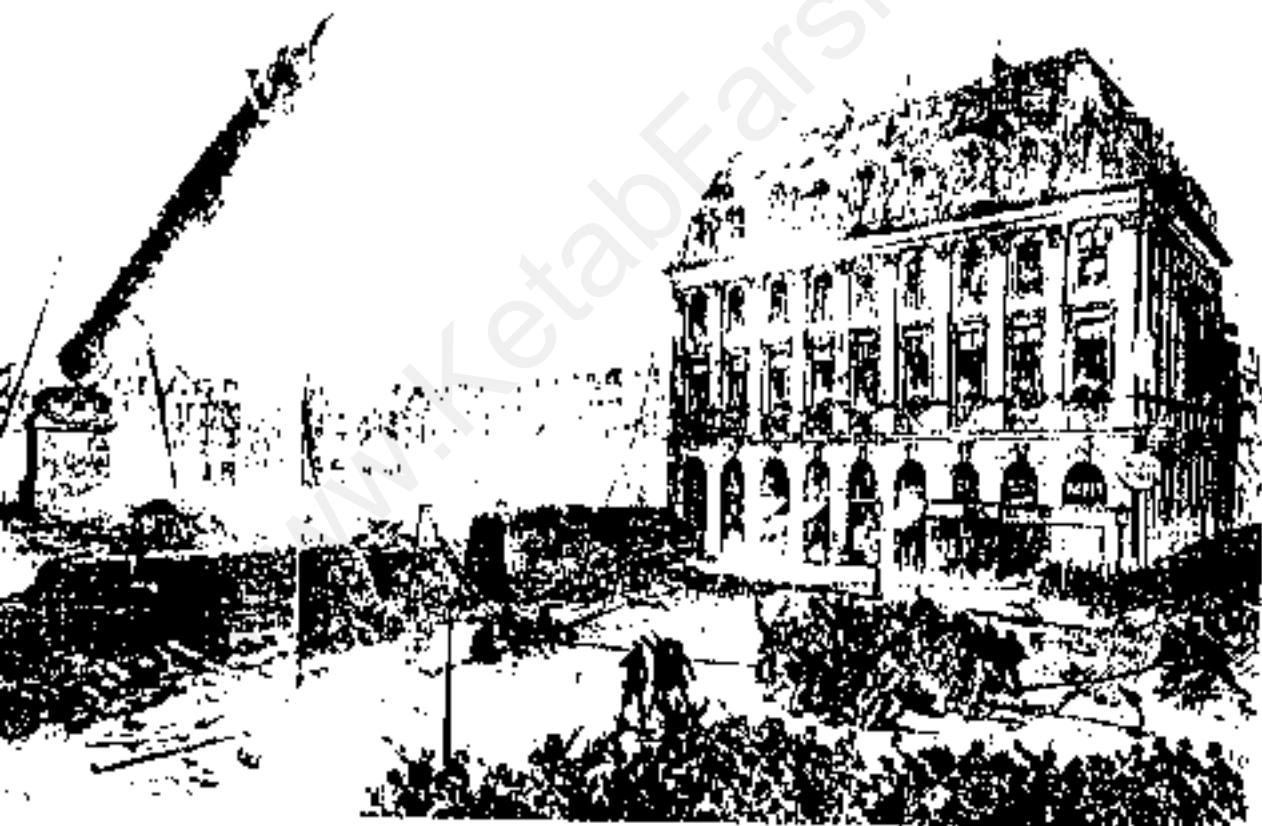
۲ - Leo Frankel - w

۳ - Jaroslaw Dombrowski & Wajery Wroblewski - w

۴ - Vendôme-Saùlo - ستون پیروزی و محسمة سه پیشین، اوز که طیس ستون هندی

۱۸۹۱-۱۸۹۶ در میدان وندوم پاریس به عنوان سمبول پیروزی های او در سال ۱۸۰۵ از توپ هایی که در جنگ به غنیمت گرفته بود، ساخته شد. ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ کمون نصیبت نمود که ستون وندوم را به عنوان سمبول شوونیسم و دشمنی خلق ها سرنگون نماید. در ۱۶ ماه مه این مصوبه به اجرا درآمد.

زغال‌های بناپارتی، وازگون نمود. مهم‌ترین آیین‌نامه اجتماعی کمون وجود کارآی خودش بود. مقررات ویژه کمون صرفاً ترجمان آن جهت‌گیری‌ای بود که در آن حکومت مردم بر مردم در جریان است. از جمله: لغو کار شبانه شاگردان نانوایان، ممنوعیت جریمه، این عادت کارفرمایان شده بود که به هر بهانه‌ای به عنوان جریمه نقدی مبلغی از دستمزد کارگران را کسر می‌کردند. روشی که طبق آن کارفرما تجسم قانون‌گذار، قاضی و میر غضب، در یک فرد، می‌باشد و در عین حال مبلغ جریمه را به جیب می‌زند. قانونی دیگر از این نوع انتقال همه کارگاه‌ها و کارخانه‌های تعطیل شده به تعاونی‌های کارگری با بیش‌فرض پرداخت غرامت بود. این‌که آیا سرمایه‌دار مربوطه فرار کرده یا کار را ترجیحاً تعطیل نموده بود، در امر پرداخت غرامت تفاوتی نمی‌کرد.



به زیر کشیدن ستون وندوم توسط کمونارها در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۷۱

مقررات مالی کمون که به دلیل بصیرت و اعتدالش بسیار قابل توجه بود، تنها در چهارچوب آن قواعدی می‌گنجد که مطابق با وضعیت یک شهر محاصره شده می‌باشد. با توجه

به غارت بیکران شهر پاریس توسط بنگاه‌های مالی و مقاطعه‌کاران مسکن تحت سلطهٔ هائوس‌من، کمون در مورد مصادرهٔ دارایی آنان خیلی بیشتر از لوئی بناپارت حق داشت در زمانی که اموال خانوادهٔ اورلئان را توقیف نموده بود. هوهن زولرن‌ها و الیگارش‌های انگلیسی که بخش بزرگی از اموال خود را از راه غارت کلیسا به دست آورده بودند، طبیعتاً از این که کمون رقم ناچیزی معادل ۸۰۰۰ فرانک از طریق دنیوی کردن کلیسا، عایدش شده بود، شدیداً غضبناک شدند.

در حالی که حکومت ورسای، همین که دوباره جرأت و قوت پیدا کرد، قهرآمیزترین شیوه را علیه کمون به کار برد؛ در حالی که حکومت ابراز آزاد عقیده را در سراسر فرانسه سرکوب کرد و حتی گردهم‌آیی‌های هیئت‌های نمایندگی شهرهای بزرگ را ممنوع کرد؛ در حالی که این حکومت در ورسای و بقیهٔ فرانسه آن‌چنان سیستم جاسوسی‌ای رواج داد که حتی در زمان امپراطوری دوم نیز سابقه نداشت؛ در حالی که تمام روزنامه‌های چاپ پاریس را توسط بازجویان و ژاندارم‌های خود آتش زد و تمام مکاتباتی که با پاریس می‌شد را تحت کنترل گرفت؛ در حالی که در مجلس ملی بز دلانه‌ترین تلاش برای بیان یک کلمه به نفع پاریس را چنان در زوزه‌ها خفه می‌کردند که حتی در "اصناف ملاکین" ۱۸۱۶ نیز نظیرش وجود نداشت؛ آبا کمون به موضع خود مفتضحانه خیانت نکرده بود، اگر در حین جنگ خونخوارانهٔ ورسایی‌ها در خارج پاریس و تلاش‌های رشوه‌دهی و توطئه‌چینی آنان در داخل پاریس، همهٔ اشکال حسن اخلاق لیبرالیستی را به مانند آرام‌ترین دوران صلح مورد ملاحظه قرار می‌داد؛ اگر حکومت کمون از نوع حکومت تی‌یر می‌بود، آیا به همان اندازه که روزنامه‌های کمون را در ورسای ممنوع کردند، دلیل برای توقیف روزنامه‌های حزب نظم وجود نمی‌داشت؟

ملاکان واقعاً از این موضوع خیلی غضبناک شده بودند که درست در هنگامی که آن‌ها بازگشت به کلیسا را به‌عنوان تنها راه نجات فرانسه اعلام می‌کردند، کمون بی‌دین، آسرار مخصوص صومعهٔ بیکوس و کلیسای سن لارن<sup>(۱)</sup> را بر ملا کرد. این ریشخند تی‌یر بود که در

۱- در روزنامهٔ "Le Mot d'ordre" مورخ ۵ ماه مه ۱۸۷۱ گزارشی در بارهٔ جنایاتی که در صومعه‌ها رخ داده بودند، منتشر گردید. طبق این گزارشات طی بازرسی‌هایی که از صومعهٔ بیکوس واقع در شهر سن آنتونیو در حومهٔ پاریس، به عمل آمده بود، به اثبات رسیده بود که (دادان پاریسی در صومعه بعد)

حالی که او ژنرال‌های بنپارتی را به خاطر رتبه اول شدن در شکست جنگی، امضای قرارداد تسلیم و بیچیدن سیگار در ویلهلمز هوهر<sup>(۱)</sup> (Wilhelmshöher) مدال‌بازان می‌کرد. کمون ژنرال‌های خود را با کوچک‌ترین سوءظنی به کوثاهی آن‌ها در خدمت‌شان، دستگیر می‌نمود. آیا فرمان کمون به اخراج و دستگیری یک عضو\*، که با نام جعلی خود را در کمون جا کرده بود و در لیون به خاطر ورشکستگی ساده‌ای به ۶ روز زندان محکوم شده بود، سیلی توهین‌آمیزی به صورت ژول فاور (Jule Favre) متقلب، وزیر خارجه آن زمان فرانسه نبود که هنوز هم در حال فروش فرانسه به بیسمارک و دیکته کردن فرامین به حکومت بی‌همتای بلژیک می‌باشد؟ نسکی نیست که کمون هرگز ادعای خطاناپذیری نداشت. ادعایی که همه حکومت‌های گذشته بدون استثناء داشتند. کمون همه فعالیت‌ها و بیاناتش را منتشر می‌کرد و مردم را در جریان تمام تارسایی‌های خود می‌گذاشت.

در هر انقلابی به همراه تعابندگان واقعی آن، کسانی دیگر نیز خود را به جلو می‌اندازند که از خصوصیات دیگری برخوردارند. بعضی از آن‌ها بازماندگان انقلابات گذشته‌اند که درکی نسبت به جنبش کنونی ندارند. ولی هنوز به خاطر شخصیت یا شجاعت بارزشان یا هم چنین به دلیل سنت محض از نفوذ زیادی در میان مردم برخوردارند. برخی دیگر هوجبی‌هایی ناب هستند. آن‌ها سال‌ها همان لفاظی‌های همیشگی را علیه حکومت‌های دوز تکرار کرده‌اند و خود را به جای انقلابیون خالص جا زده‌اند. بعد از ۱۸ مارس هم چنین کسانی ظاهر شدند و حتی در بعضی از موارد نیز نقش عالی‌ای ایفاء کردند. آن‌ها به محض این‌که قدرتشان را از دست دادند، مانع عمل واقعی طبقه کارگر گشتند. به همان نحو که در راه انقلاب‌های قبلی سد ایجاد می‌کردند. چنین کسانی شری اجتناب ناپذیرند. در طول زمان آن‌ها به حاشیه رانده

(۱) ادامه پورطی از صفحه قبل.

راهبه‌ها سال‌های سال در سفول‌های انفرادی حبس و زندانی گشته بودند. به علاوه در این صومعه آلات شکجه نیز کشف شده بود. در کلیسای سن لارن یک نورفتگی مخفی در دیوار کشف شد که پر از اسکنت بود. این واقعات در یک بروشور آنتیسنی کمون به نام "Los Grimos des Congrégatione religieuses" در اختیار افکار عمومی قرار گرفت.

۱- محل Wilhmshöher قصر تفریحی پادشاهان پروس در نزدیکی کاسل می‌باشد. از ۵ سپتامبر ۱۸۷۰ تا ۱۸ مارس ۱۸۷۱، ناپلئون سوم با سپاه خود در آنسارت پروس در این محل به سر می‌برد. یکی از مهم‌ترین متفندهای آنان بیچیدن سیگار برای مصرف شخصی بود



می‌شوند. ولی چنین مهلتی به کمون داده نشد.

چه اعجاب‌انگیز بودند، تحولاتی که کمون در پاریس بوجود آورده بود! از پاریس هرزه امپراطوری دوم دیگر انری نبود. پاریس دیگر محل گردآمدن زمین‌داران انگلیسی، ملاکین غایب ایرلندی<sup>۱۱</sup>، برده‌فروشان سابق و نوکسه‌های آمریکایی و سرف‌داران سابق روسی و اشراف والامنش نبود. دیگر نعسی در سردخانه‌ها پیدا نمی‌شد، دستبردهای شبانه و دزدی دیگر تقریباً از بین رفته بود. از روزهای فوریه ۱۸۴۸ تاکنون، حقیقتاً برای اولین بار بود که خیابان‌های پاریس، آن هم بدون هر نوع پلیسی امن شده بود.

یکی از اعضای کمون گفت: «ما دیگر از قتل، سرقت و تهاجم به افراد چیزی نمی‌شنویم. واقعاً چنین به نظر می‌رسد که پلیس همه دوستان محافظه‌کار خود را با خود به ورسای برده است.»

روسی‌ها رد حامیان فراری خود یعنی مردان خانواده، مذهب و به‌خصوص مالکیت را گرفتند. به جای آنان، زنان حقیقی پاریس که هم‌چون زنان دوران باستان قهرمان، شرافتمند و خداکار بودند، رو آمدند. پاریس کادی، فکوره، مبارز، خونین، در حال تدارک یک جامعه نوین که تقریباً آدمخواران را پشت دروازه‌هایش فراموش کرده بود، در مسرت ایشکار تاریخی خویش می‌درخشید!

و اکنون، در تقابل با این دنیای جدید در پاریس، به دنیای کهن در ورسای بنگرید: مثنی از غول‌های بیابانی همه رزیم‌های مرده، مشروطه‌خواهان، اورنشایست‌ها، - حریص به ارتزاق از لاشه ملت - با دنیاچه‌ای از جمهوری خواهان متعلق به دوران ماقبل طوفان نوح، که حضورشان در مجلس برده‌داران به معنای تأیید نورش بود. جمهوری خواهانی که برای حفظ جمهوری پارلمانی‌شان، به درایت شمائل (فیگور) مسخره<sup>۱۲</sup> پیری در رأس حکومت امید بسته بودند و با ترتیب مجالس شیخ‌وار در ژودووم (Jeu de Paume) (سالن جشنی که مجلس ملی

۱- زمینداران بزرگ ایرلندی که درآمد بدون زحمت خود را در خارج از املاک خود خرج می‌کردند. آنان اداره زمین‌های خود را به میانترین و یا افراد بیتابی می‌سپردند، که این دسته نیز به نوبه خود زمین را در قبال بهره سرسام‌آوری به رعایای کوچک واگذار می‌نمودند.

۲- در اصل کلمه Pickelharing آمده که نام فیگور مسخره‌ای در نمایش کمذی قدیم آلمانی می‌باشد. در ادبیات انگلیسی هم چنین مفهوم برای فیگورهای مسخره نمایشات کمذی به کار می‌رود.

در سال ۱۷۸۹ مصوبات معروف خود را در آن تدوین می‌کرد) کاریکاتور ۱۷۸۹ را ترسیم می‌کنند. مجلس آن‌جا بود. نماینده همه چیزهای مرده در فرانسه که فقط زبر سایه شمشیر ژنرال‌های بناپارنیست شبه زندگی مجسمه‌واری داشت. پاریس تمام حقیقت، ورسای تمام دروغ. دروغی که از دهان تی‌یر بیرون می‌آمد.

تی‌یر خطاب به هیئت شهرداری‌های منطقه (San und Oise) چنین گفت: "شما می‌توانید به قول من اعتماد کنید. من هرگز قوله را نشکسته‌ام." به مجلسی گفت که این مجلس "حاصل آزادترین انتخابات و لیبرال‌ترین مجلسی است که فرانسه تاکنون داشته است"؛ به سرایان مخلوط از همه رقم خود گفت که این ارتش "مایه شگفتی جهان و آراسته‌ترین ارتشی است که فرانسه تاکنون داشته است"؛ به ولایات گفت که بمباران پاریس افسانه‌ای بیش نیست: "اگر چند گلوله توپ شلیک شده است، کار ارتش ورسای نبوده، بلکه از طرف چند شورشی بوده که می‌خواستند بگویند ما می‌جنگیم در حالی که جرأت نشان دادن خود را هم نداشتند"<sup>(۱)</sup>، بعد دوباره به ولایات گفت: "توپ‌خانه ورسای پاریس را بمباران نمی‌کند، فقط آن را به گلوله می‌بندد".

او به اسقف اعظم پاریس گفت که همه تیرباران‌ها و انتقام‌جویی‌هایی که به ارتشیان ورسای نسبت می‌دهند، دروغی بیش نیست. وی در پاریس اعلام کرد که او صرفاً قصد دارد "پاریس را از بند ستمگران کربهی که آن را تحت فشار قرار داده‌اند، آزاد سازد"<sup>(۲)</sup> و "گمون پاریس در واقعیت فقط جمعی جنایتکار می‌باشند".

پاریس تی‌یر پاریس واقعی "توده پست" نبود، بلکه پاریس تخیلی، پاریس بورژواهای بزدل، پاریس زنان و مردان بلوارنشین، پاریس ثروتمند، سرمایه‌دار، رنگ طلا گرفته و تن‌بروزه آن پاریسی که اکنون با روسپی‌هایش، نوکرانش، کلاه‌برداران و بانده کولی‌های ادبی‌اش در ورسای، سن‌دنی، رویل و سنت ژرمن ازدحام نموده‌اند؛ آن پاریسی که برایش جنگ داخلی تنها یک بازی دلپذیر بود و با دوربین نبرد را تماشا می‌کرد، شلیک توپ‌ها را می‌شمرد و به شرافت خود و قاحشه‌هایش سوگند می‌خورد که این نمایش بی‌نهایت بهتر از همه برنامه‌های تئاتر پورت سن مارتین (Theater der Porte Saint-Martin) برگزار شده است. برخاک افتادگان، واقعاً مرده بودند، ضجه‌های زخمیان واقعی بود؛ و به علاوه به لحاظ

۱- 'Le Temps'، مورخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۱.

۲- ژورنال رسمی جمهوری فرانسه، ورسای، مورخ ۵ مه ۱۸۷۱.

تاریخی - جهانی این پایان ماجرا نبود.

این پاریس آقای نی پر است، همان طور که مهاجرت کوبلتر، فرانسه آقای کالون بود<sup>(۱)</sup>.



اعدام اسرای کمون در Jardin du Luxembourg در تاریخ ۲۰ مه ۱۸۷۱

۱- کوبلتر در زمان انقلاب فرانسه مرکز مهاجرت ضد انقلابیون سلطنت طلب بود که حمله نظامی به فرانسه انقلابی را تدارک می‌دیدند. آنچ مقرر حکومت مهاجرین به دیپاست کالون مرجع متعصب بود که از طرف دولت‌های مطلقه فتوای حمایت می‌گردید. کالون در حکومت لوئی پلارد هم وزیر بود.

## سرود وصله و قبا

(<sup>۱</sup>) *Lied Flicker und vom Rock*

از سروده‌های نمایشنامه "مادر"

برتولت برشت

می‌شود ژنده قباى ما هرگاه به پیکر هامان  
تو دوان می‌آیی، می‌گویی این اوضاع  
نتواند یابد دیگر ازین بیش دوام  
و به هر صورت ممکن، باید کرد کنون یاری‌تان،  
می‌دوی پس با صد شوق سوی اربابان  
چشم در راه تو ما مانده، ز سرما لرزان،  
فاتحانه باز آیی، دهی از دور نشان  
آن چه دادند سرانجام ترا:  
وصله‌ای ناقابل،

وصله، خود، چیز بدی نیست، ولی، پاسخ ده:  
به کجا رفت قباى کامل؟

۱- برگرفته شده از کتاب: سرودهای ستایش و اشعار دیگر، برتولت برشت، ترجمه سعید

پرمسفا، انتشارات خاوران، چاپ اول، مرداد ۱۳۶۴

چون بر آریم زدستِ شکم گرسنه فریاد و فغان  
 تو دران می آیی، می گویی این اوضاع  
 نتواند یابد دیگر از این بیش دوام  
 و به هر صورت ممکن، باید کرد کنون یاری تان.  
 می دوی پس با صد شوق سوی اربابان  
 چشم در راه تو ما مانده، همه گرسنگان.  
 فاتحانه باز آیی، دهی از دور نشان  
 آن چه دادند سرانجام ترا؛  
 لقمه ای ناقابل.  
 خرده نان چیز بدی نیست، ولیکن به کجاست  
 قرص نان کامل؟

احتیاج ما بس بیشتر از یک وصله است  
 ما قبای کامل می خواهیم.  
 احتیاج ما بس بیشتر از یک لقمه است  
 قرص نان کامل می خواهیم.  
 احتیاج ما بس بیشترست از یک شغل  
 کارخانه باید باشد از آن همه کارگران  
 با زغال سنگش

با سنگ معدن و کان  
 قدرت دولت، افزون بر آن.  
 احتیاج است بدین ها ما را.  
 چه توانی تو به ما داد اما؟

## تاریخچه مختصری از

# مبارزات و بحث‌های پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

ناصر سعیدی

### مقدمه

پس از فروریختن بلوک شرق نظریه پردازان سرمایه‌داری تبلیغات گسترده‌ای را به راه انداختند مبنی بر این که سوسیالیسم ورنسکستگی خود را در عمل نشان داده و هیچ آلترناتیوی برای سرمایه‌داری و "بازار آزاد" وجود ندارد. فشار این تبلیغات و موج تهاجم جناح‌های دست راستی سرمایه‌داری در همه کشورهای پیشرفته تا آن درجه بود که بسیاری از مدعیان کمونیسم و سوسیالیسم یا به طرفداران سرمگین "اقتصاد بازار" تبدیل شدند و یا جرأت انتقاد نمودن از سرمایه‌داری را از دست دادند. گروه دوم خواسته یا ناخواسته مصداق این ضرب‌العقل بزدلانه شدند که "خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!"

اما تعفن جهان سرمایه‌داری شدیدتر از آن است که بتوان درباره‌اش سکوت کرد. در واقع در هیچ دوره‌ای از تاریخ غیرعقلانی بودن جامعه طبقاتی همچون امروز آشکار نبوده است. دنیایی که در آن افزایش جهش وار ثروت جوامع بشری نه به سعادت توده مردم که به حرص بیشتر برای انباشت سرمایه و فقر و بی‌خانمانی صدها میلیون انسان منجر می‌شود؛ دنیایی که رشد غول‌آسای بارآوری کار در آن نه به کاهش شدت و زمان کار که به بیکاری توده‌ای